

تلنگر مقایسه



می بینمت. «دو روز بعد در پارک محله محسن را دیدم. بی مقدمه گفتم: «محسن خط موبایلت رو عوض کردی؟» محسن با خونسردی گفت: «نه چطور مگه؟» گفتم: «هیچی من دو سه روز پیش با تو یه کاری داشتم اما کسی دیگه جواب داد ظاهراً یه خانمی بود.» محسن خنده مشکوکی تحویلیم دادو گفت: «خب چکار داشتی بگو.» گفتم: «من یه ویدئو به تلگرامت... که خنده‌های بلند محسن نگذاشت ادامه بدهم. همانطور که می خندید، گفت: «خیلی خب فهمیدم خیلی ترسیدی نه؟ تا تو باشی دیگه حواستو جمع کنی و همینجوری هر پیام و چیزی رونفرستی.» گفتم: «پس سر کاره؟» محسن همینطور که می خندید با اشاره سر تأیید کرد. با عصبانیت گفتم: «ای بی...» محسن حرفم را قطع کرد و گفت: «||| باز که شروع کردی. ببین من با دیدن اون ویدئو فهمیدم تو اهل این چیزا نیستی. قصدم این بود که متوجه بدی کارت بشی. خواستم کاری کنم تا حواست جمع باشه و بفهمی از این ابزار چه جور استفاده کنی.» گفتم: «پس اون خانم کی بود؟» محسن گفت: «مادرم بود.» با ترس گفتم: «پیام‌های منو مادرت جواب میداد، اون ویدئو چی؟» مامانت دیده؟» محسن گفت: «ببینم حالت خوبه؟ مگه دیونم! اصلاً اون فیلم دیدنی بود که بذارم ببینه؟» گفتم: «پس مادرت از قضیه اون روز چی میدونه؟» محسن گفت: «چیزی نمیدونه. جواب پیامارو من میدادم فقط لحظه‌ای که زنگ زدی چون میدونستم با شنیدن صدای مامانم تلفن را قطع میکنی، فوراً گوشی رو دادم دست مادرم و بهش گفتم مامان دستم بنده، شما تلفنم رو جواب بدید. مامان هم از همه جا بی خبر فقط گفت الو. میخواستم با شنیدن صدای مامانم واقعاً حس کنی اشتباه گرفتی.» بعد رو کرد به من و گفت: «رضاز خطرات نادرست استفاده کردن این رسانه، بیشتر از کلانتری باید ترسید.»

زنانه چندین بار گفت: «السوالو...» ولی من مات و میهوت سکوت کرده بودم. تلفن را که قطع کردم، برای اطمینان فوراً به دفتر چه تلفنم نگاه کردم اما شماره محسن درست بود. چند لحظه بعد دوباره پیام آمد: «انگار دست بر نمیداری مزاحمت پیامکی کم بود حالا هم تلفنی مزاحم میشی؟» واقعاً باورم شد اشتباه گرفتم اما چطور ممکن بود؟! حدس زدم شاید محسن خط تلفنش را واگذار کرده است. کنجکاو شدم ببینم محتوای فیلمی را که فرستاده بودم چیست؟ با دیدن قسمت‌های اولیه فیلم فهمیدم موضوع چیست. از خجالت تمام بدنم عرق عرق شد. فوراً به مسعود زنگ زدم و خواستم هر چه از دهنم در می آید به او بگویم که تلفنش را جواب نداد. آن شب تانزدیکی‌های صبح خواب به چشمم نمی آمد کابوس شکایت زن ناشناس و حضور در کلانتری و اینکه موجب آبروریزی برای خودم و خانواده‌ام شوم مرا رها نمی کرد. صبح روز بعد پیامکی از طرف شماره خانم ناشناسی که فکر می کردم محسن است توجهم را جلب کرد. پیام این بود: «مزاحم محترم دیروز، از شما شکایت کردم و به زودی شما را شناسایی خواهیم کرد.» با دیدن این پیام انگار دنیا روی سرم خراب شد. همه این اتفاقات تقصیر خودم بود. اگر در ارسال پیام دقت کرده بودم الان در این گرفتاری نمی افتادم. کاش همان اول به این موضوع پی برده بودم. فوراً جواب دادم سرکار خانم محترم من جداً عذر می خواهم حق با شما بود. اولاً من واقعاً از محتوای فیلم آگاه نبودم. ثانیاً فکر می کردم شما محسن دوستم هستید چون این شماره قبلاً مال دوستم بوده و فکر کردم قصد شوخی دارد. خواهش می کنم من را ببخشید و از شکایت صرف نظر کنید. پیام آمد: «بلبل زبونی دیروز یادت رفته؟ متأسفم دیگه برای عذر خواهی دیر شده به زودی تو کلانتری



پیامک اشتباهی



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

توی تلگرام پیام را که ارسال کردم فوراً جواب آمد: شما؟ جواب دادم: خفه! دوباره جواب داد: من با کسی از این شوخی‌ها ندارم این مزخرفات چیه که ارسال کردی؟ لطفاً خودت رو معرفی کن. پیام دادم: خودتو لوس نکن. باز پیام آمد: فکر می کنم قصد توهین داری یا شاید هم منظور خاصی داری، اما هر نیتی که داری این روش خوبی نیست. مردونه خودت رو معرفی کن تا ببینم حرف حسابت و هدفت از ارسال این ویدئوی مزخرف چیه؟ پیام دادم: باشو جمعش کن ببینم وا... حالا برای من ادای آدم حساسیاری و در میاری؟ توهین کجا بود؟ مسعود یه کلیپ فرستاد، اینترنتم ضعیف بود دانلودش نکردم همونطوری برات فرستادم بی جنبه! پیام داد: یعنی میخوای بگی از موضوع این ویدئو خبر نداری؟ پیام دادم: نه ولی معمولاً پیام و فیلمایی که مسعود برای من میفرسته مشکلی که نداره هیچ تازه خیلی هم با مفهوم و پند آمیزه. پیام آمد: برات خیلی متاسفم شما به این قبیل پیام‌ها میگی پندآموز؟ گفتم: آخه اولاً من که میدونم تو چه آدم... هستی اینقدر واسه من کلاس نذار دیگه. پیام داد: خب معلوم شد قضیه چیه، حدسم درست، شما اشتباه گرفتی. پیام دادم: اگه فکر میکنی میتونی گولم بزنی اشتباه کردی من سر کار برو نیستیم... خودتی!

*** خسیس ***
از خسیسی پرسیدند: تودر دنیا چه آرزویی داری؟
گفت: آرزو دارم کچل شوم و دیگر پول سلمانی ندهم!

*** فروشنده ها ***
دو هندوانه فروش نزدیک به هم بساط کرده و مشغول فروش هندوانه بودند.
اولی فریادی زد: بیا که هندوانه دارم، قند عسل، نیات، قرمز قرمز، بیابا به شرط جاقو، هندوانه فروشنده دومی بدون این که فریاد بزند، خطاب به عابران می گفت: هر چی اون میگه منم دارم

*** مسافر ***
یک مسافر صبح روز اول میره توی رستوران هتل صبحانه بخوره می بینه روی تابلو نوشته: از ساعت ۱۰ الی ۱۰ صبحانه... از ساعت ۱۱ الی ۱۶ ناهار و از ساعت ۱۷ الی ۲۳ شب شام سرو می شود... پیش خودش می گه: پس من کی وقت کنم برم شهر روببینم؟

*** جوجه ***
یک نفر میره رستوران میگه: جوجه دارین؟
پیشخدمت میگه بله
میگه: دونش بدین یه وقت نمیره!

ویژه کودکان

در جدول زیر حرفی را که بیش از یک بار تکرار شده است خط بزنید. سپس با حروف باقی مانده یک کلمه بسازید. این کلمه نام یکی از شاعران نامی کشورمان است که دو کتاب گلستان و بوستان اثر مهم اوست و از مفاخر ادبیات ایران است.

چ	ق	ل	م	گ	غ
ث	ق	ش	ه	ک	غ
غ	ب	ل	ق	ب	م
ط	ا	ن	ر	غ	ش
ا	س	ع	د	ی	چ
ن	ر	ش	گ	ک	م



بچه های عزیز:
آیامی خواهید راز این نقطه ها را کشف کنید؟
پس یک مداد بردارید و نقطه های شماره ۱ تا ۶۵ را به ترتیب به هم وصل کنید. در پایان شکل را به دلخواه خود رنگ آمیزی کنید.

